

"بخش دوم"
ماتریالیسم تاریخی

تأثیر افزایش جمعیت
بر ساختار نظام جهانی
امیر نیک آئین

فصل دوم- طبیعت، جامعه، انسان

درس ۴۷- نفوس و مسئله جمعیت

"نفوس"، "جمعیت" یا "عامل دمکرافیک" مقوله مهمی در بررسی مسائل اجتماعی و دارای اهمیت ویژه و نقش معینی در حیات اجتماعی است. بدون بحث پیداست که نفوس شرط لازم برای حیات مادی جامعه است. انبوه انسان ها باید وجود داشته باشد تا جامعه ای بوجود آید، با کار این انبوه جمعیت طبیعت و نیروهای آن مهار می شوند.

همچنین بدیهی است در حدود شرایط معینی، نفوس زیادتر یا کمتر یا آهنگ افزایش جمعیت می تواند در شتاب یا کندی رشد موثر واقع شود. افزایش نفوس بشری در طول تاریخ، در تکامل جامعه نقش موثری ایفا کرده و یکی از عوامل پیروزی های متعدد بشر بر نیروهای طبیعت بوده است. برآورد دانشمندان نشان می دهد که دو هزار سال پیش عده نفوس بشری در سراسر گیتی به ۲۰۰ میلیون نفر می رسیده است، حال آنکه در اواخر قرون وسطی و دوره رنسانس به نیم میلیارد نفر، در واسط قرن گذشته به یک میلیارد، چهل سال قبل به دو میلیارد و اکنون به چهار میلیارد نفر (۴۴ میلیارد در سال ۲۰۰۰) می رسد. نقش جمعیت را در تاریخ جامعه و پیشرفت آن نباید انکار کرد، باید به دقت و به درستی به میزان نقش این عامل در زندگی اجتماعی پی برد و اهمیت آن و حدود عمل آن را فرا گرفت، زیرا که در عصر ما تئوری های گوناگونی با تحریف این نقش، مسائل اساسی اجتماعی را پوشیده می دارند.

(۱)

به بنیم نفوس به مثابه یک مقوله فلسفی در علم ماتریالیسم تاریخی یعنی چه و نقش آن کدام است؟

نفوس یعنی انبوهی از انسان ها که فعالیت حیاتی خود را در چارچوب اجتماعی معینی انجام می دهند. به این معنا مقوله نفوس می تواند همگی جمعیت انسانی را در تمام کره زمین در برگیرد یا افراد یک قاره یا چند کشور یک منطقه، یا یک کشور با یک ناحیه از یک کشور، یا کوچکترین واحد اجتماعی نوع بشری را شامل گردد. از نقطه نظر فلسفی و جامعه شناسی "نفوس" هم عامل و انجام دهنده تولید اجتماعی است و هم موضوع و هدف. یعنی این انبوه جمعیت انسانها و اشتراک اجتماعی آنهاست که کار تولید و ایجاد نعمات مادی و معنوی را سازمان می دهد و به انجام می رساند و هم بخاطر ادامه حیات آن انبوه جمعیت و گردهم آئی گروه انسان ها است که این تولید انجام می گیرد و هم اوست که از ثمرات آن برخوردار می شود. از نقطه نظر اقتصاد سیاسی نفوس سرچشمه و منشأ اصلی نیروی کار و منبع انسانی تولید است و نیازهای فردی و اجتماعی و طرق تامین آنها به این مقوله بستگی دارد. عنصر دمکرافیک مربوط به جمعیت و نفوس، یک عنصر متشکله اجتماعی است و در خود مفاهیم زیر را در برمی گیرد.

- تعداد افراد (برآورد کمی)
- تراکم جمعیت (نسبت عده افراد به واحد سطح مسکونی)
- آهنگ رشد جمعیت (نسبت افزایش عده افراد در واحد زمان)
- ترکیب و ساختمان جمعیت (مثلا از نظر جنسی یا سنی یا از نظر شغلی و سطح آموزش و غیره).

نفوس- در این مفهوم وسیع- از آنجا که تامین کننده نیروی کار در جامعه است شرط لازم برای موجودیت جامعه و تکامل آن بشمار می آید. یکی از علل آن که ساخت جامعه مرتبا بغرنج تر می شود و برخی تحولات معین در زندگی اجتماعی حاصل می شود، همین رشد جمعیت و ازدیاد نفوس است. مارکسیسم لنینیسم با توجه به اهمیت و نقش عامل نفوس جای واقعی آن را در میان تمام عناصری که در زندگی و رشد و تحول اجتماع موثرند، تعیین می کند و بدون آنکه دچار اشتباه مطلق کردن، این نقش و قاطع نشان دادن آن یا دچار اشتباه نفی کامل آن گردد، نشان می دهد که در هر مرحله معین تاریخی این عامل چگونه و تا چه حد، بطور مشخص، تاثیر و عمل می کند.

(۲)

یک نگاه به روند تحول آراء و عقاید در این زمینه به ما کمک می کند تا بهتر این نقش و جای عامل جمعیت و نفوس را فرا گیریم. در قرن هفدهم میلادی یعنی هنگامی که تازه مناسبات سرمایه داری تولید در حال نضج و رشد بود متفکرینی نظیر ویلیام پتی بر روی این اندیشه که در آن زمان مترقی بود، تکیه کردند که تراکم جمعیت، عامل قطعی در تکامل اجتماع بشمار می رود. یک قرن بعد مالتوس کشتیش و اقتصاددان انگلیسی کوشید که در همان جهت تئوری "دترمینیسم نفوس" را بنیان نهد و همانطور که عده ای عامل جغرافیائی را مطلق نموده بودند (دترمینیسم جغرافیائی) او نیز می خواست نقش قاطع و تعیین کننده جمعیت را به اثبات برساند و بر این اساس مسائل اجتماعی و از جمله فقر توده های زحمتکش را بعلت زاد و ولد زیاد توضیح دهد. کوشش مالتوس براساس مطلق کردن تاثیر و نقش عامل نفوس استوار است. وی ادعا کرد که بین ازدیاد نفوس و رشد تولید و وسائل زندگی و عدم تطابق وجود دارد و همه بد بختی ها و فقر و بیکاری نتیجه آن است که جمعیت سریع تر از وسایل زندگی رشد می کند. آئین وی که سپس توسط پیروانش تکمیل شده است مالتوسیانیسم نام دارد. بنابراین مکتب، تعداد جمعیت در حال تصاعد هندسی است، حال آنکه وسایل زیست و تغذیه تنها با تصاعد حسابی زیاد می شود و بنابراین مرتبا بر کمبود و عدم تکافوی آن افزوده می شود. خود مالتوس برای چاره دشواری های اجتماعی و مرهم نهادن بر زخم های جامعه راه جلوگیری از ازدواج و توالد و تناسل و پیروان او سپس راه جنگ و کاهش جمعیت از طریق امحاء جمعی را پیشنهاد کردند.

در قرن اخیر از این تئوری غلط و متفرعات آن، استنمارگران و بلندگویان و ایدئولوگ هایشان وسیعا استفاده کردند. آنها به کرات کوشیده و می کوشند که عوامل جمعیتی و نفوس را در بررسی مسائل اجتماعی، اساس و قاطع و تعیین کننده جلوه دهند و بر عمل قوانین اجتماعی در نظام اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری و استنمار پرده کشند و عواقب شوم اجتماعی ناشی از آن را ثمره عمل برخی قوانین به اصطلاح "طبیعی و جاودانی" که از خود نفوس ناشی می شود، معرفی نمایند. مالتوسیانیسم معتقد است که بیماری های واگیر، قحطی و جنگ بطور طبیعی، بین عده افراد بشر از یک سو و وسایل زیست و تغذیه از سوی دیگر تناسب برقرار می سازد و حتی می توان در صورت لزوم این عوامل متناسب کننده را بدست خود و عمدا بوجود آورد تا تعادل مطلوب حاصل شود. ماهیت ضد انسانی و بکلی غیرعلمی

چنین نظریاتی روشن است. در عصر امپریالیسم این تئوری به مرحله تازه ای که نئومالتوسیانیسم نامیده می شود وارد شد. مبلغین این نظریه آشکارا می گویند که زیادی جمعیت و اضافه نفوس باید از طریق مصنوعی از بین برده شود. هم چنانکه این نظریات افراطی درباره نقش قاطع نفوس پیدا شده، ما در بررسی افکار و عقاید دانشمندان به نظریات عکس آن نیز برمی خوریم که بکلی اهمیت این عامل را نفی کرده و منکر هر گونه نقش و اثری از جانب عنصر جمعیت می گردند. از جمله ماکس وبر منکر هر گونه نقش این عامل بود و خود آن را یک ثمره فرعی بازده کار بشمار می آورد. ولی واقعیت چیست؟ جای واقعی عنصر عامل دمکرافیک کدام است؟

(۳)

پاسخ علمی و درست را به این پرسش مارکسیسم لنینیسم می دهد. مطالعه تاریخ و اجتماع ثابت می کند که هیچ قانون به اصطلاح "طبیعی و جاودانی" برای نفوس وجود ندارد. عامل نفوس ماوراء زمان و مکان نیست. برعکس هر نظام اجتماعی، هر فرماسیون اجتماعی-اقتصادی دارای قوانین جمعیت خاص خود است. اضافه جمعیت و اضافه نفوس هرگز چیزی جاودانه نیست و به ویژه یک اضافه جمعیت مطلق، به نسبت امکان تغذیه ای که طبیعت فراهم می سازد، وجود ندارد بلکه اضافه جمعیت مفهومی است نسبی و در نظام سرمایه داری وابسته است به حد متوسط بهره برداری از سرمایه. یک نگاه دقیق به جامعه سرمایه داری معاصر نشان می دهد که تا چه اندازه مالتوسیانیسم و اندیشه های وابسته بدان با واقعیت در تضاد است. در کشور های صنعتی پیشرفته آهنگ رشد تولید فرآورده های کشاورزی حتی از آهنگ رشد جمعیت نیز بیشتر است. تکنیک مدرن و انقلاب علمی و فنی از تمام بنای اندیشه های مالتوس سنگ به روی سنگ باقی نگذاشته است اگر چه از نظر تئوری، آن سنگ ها چیزی جز خشت خام نبوده اند. هم اکنون در برخی از کشورهای پیشرفته صنعتی جهان سرمایه داری، نه بحران اضافه جمعیت، بلکه بحران اضافه محصول وجود دارد. در همان حال درنواحی وسیعی از آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، درد مزمن کمبود تغذیه و نیمه گرسنگی و گرسنگی مدام بیداد می کند. همین واقعیت و همچنین تغییر وضع در آن کشور هائی که سابقا با مسئله کمبود مواد غذایی و گرسنگی روبرو بودند ولی بدنبال انقلاب بنیادی اجتماعی و ایجاد نظام مترقی، مسئله جمعیت در آنها بنحوی جدید و بر اساسی بکلی تازه نهاده شده و آن مشکل برطرف گردید، نشان می دهد که کمی تغذیه و گرسنگی و دشواری های انسانی و اجتماعی ناشی از آنها را نه از طریق عواملی چون "اضافه جمعیت" و قوانین کذائی "طبیعی و جاودانی" نفوس بلکه از طریق مقولات اجتماعی نظیر نظام اجتماعی، استثمار، عقب ماندگی، و قدرت خرید نازل توده زحمتکش باید توضیح داد. توجه دقیق و عمیق به آن بلیه عظیم اجتماعی که ژوزوئه دکاسترو، دانشمند برزیلی آن را با عنوان "جغرافیای گرسنگی" بیان کرده نشان می دهد که تا چه اندازه سرمایه داری، امپریالیسم، استثمار، نو استعمار و عقب ماندگی ناشی از آن، مسئولیت سیطره گرسنگی را در پهنه بزرگ جغرافیائی جهان بعهدہ دارند نه جمعیت و اضافه جمعیت. از آنچه گفتیم معلوم می شود که عامل دمکراتیک یا نفوس دارای هیچ بعد ثابت و تغییر ناپذیری نه در زمان و نه در مکان نیست. این عامل دارای نقش قاطع و تعیین کننده نیست و نمی توان تکامل اجتماع و تاریخ جامعه و گذار از یک دوران به دوران دیگر را با این عامل و عمل و تاثیر آن توضیح داد. برعکس آهنگ رشد جمعیت خود نتیجه یک رشته عوامل مختلف است که بین آنها شیوه تولید عامل اساسی است. بطور متقابل، و بنحوی دیالکتیکی، رشد جمعیت خود شرط لازم برای تکامل تولید است و نقش قاطع و تعیین کننده شیوه تولید منجمله از طریق عامل جمعیت نیز بروز می کند. یعنی تاثیر شیوه تولید در رشد اجتماع، تا اندازه زیادی به تراکم جمعیت و عناصر دیگر مقوله نفوس نظیر آهنگ ازدیاد جمعیت و ساختار و ترکیب آن وابسته است.

عمل و عکس العمل متقابل بین تولید اجتماعی و رشد نفوس بسیار بغرنج و چند جانبه است و همواره وابسته به خصوصیات شیوه تولید می باشد. در هر نظام اجتماعی- اقتصادی قوانین ویژه نفوس که ویژه همان نظام است وجود داشته و عمل می کند. در دوران ما رشد دانش و فن و انقلاب علمی و فنی، اداره آگاهانه و هدفمند رشد جمعیت و تنظیم همه جانبه و طبق برنامه آن را ضرور و ممکن ساخته است. نقل و انتقال تمرکز و تراکم جمعیت و تغییرات در برخی عناصر جمعیت نظیر سطح آموزش، تخصص، کارائی هم اکنون به مسائل مهم پراتیک اقتصادی و اجتماعی بدل شده است که حل آنها وابسته به نظام اجتماعی حاکم بر هر کشور است.